



همگی مایک هیولای درون داریم که می‌تواند در بزنگاهی بیدار شود مانند لحظه جنون، خشم و موقعیت‌های مشابه. در نمایش مانستر آدم‌هایی که جامعه آنها را مریض می‌داند از قضا آدم‌های سالمی هستند. ولی یوتا که به نظر سالم می‌آید و مشغول یک کار متعارف اقتصادی و گذراندن یک زندگی عادی، باعث تمام آن رخدادهای مهم نمایشی می‌شود

ریشه‌های این قبیل وقایع تلخ بیردازد. ■ **به‌هر حال مانستر را می‌توان حول نوعی اجرای عدالت دانست.** خطایی که یوتا انجام داده و قرار است تاوان آن را بپردازد. در نهایت آیا این فرم عقوبت کردن گناهان، می‌توان به عدالت رسید؟ در غیاب نهادهای مسئول و در یک دادگاه صالحه؟ خشوستی که ایزابل اعمال می‌کند و به جنایتی خونین ختم می‌شود، فی الواقع که هولناک است. در این باب چه نظری دارید؟

واقعیت این است که ایزابل بنا به هویت مادر بودن خویش، قصد انتقام گرفتن از یوتا را دارد. بله مانستر حول اجرای عدالت خواهی مادری است که در واقع به‌دنبال گرفتن حق کودکش یا همان مایکل است. بنابراین پاسخ به این پرسش حاوی این نکته است که انواع دادخواهی می‌توانند برای افراد مختلف اشکال متفاوتی داشته باشد. ایزابل هم با این کنشی که از خود به نمایش می‌گذارد نشان می‌دهد که حس مادرانگی چقدر می‌تواند عمیق باشد حتی زمانی که یک زن اسکیزوفرن احساس می‌کند یک عروسک فرزندش است و باید از آن مراقبت و محافظت کند. مانستر درامی است درباره مادرانگی و اجرای عدالت که بنابر شرایط ویژه خانواده گودمن به فاجعه ختم می‌شود و نوعی از تراژدی مدرن را شاهد هستیم.

■ **برای آینده چه برنامه‌ای دارید؟ آیا همچنان به تئاتر و تولید نمایش وفادار خواهید ماند یا آنکه سینما را عرصه مناسب‌تری برای فعالیت خود می‌دانید؟ این روزها وفاداری به تئاتر با مشکلاتی که وجود دارد هر لحظه نامکن‌تر می‌شود. کورش شاهونه کدام عرصه را بیشتر می‌پسندد؟**

همیشه برای من تئاتر خانه و خانواده بوده است. من از سال ۸۷ فعالیت خود را در تئاتر آغاز کرده‌ام و تمام تجربه‌هایم را چه خوب و چه بد مدیون این خانواده بزرگ و استادان آن هستم. انتخاب قطعی خودم این است که در این فضا ادامه به کار دهم. در روزهای کرونایی سعی کردم به جز نمایش «پلنیک» که روی صحنه داشتم، آن هم با تعداد زیادی از هنرجویان تئاتر که شامل ۲۰ بازیگر و یک‌سال تمرین مداوم بود، به‌کارهای پژوهش بپردازم. همچنین تلاش برای به صحنه بردن نمایش «دوش چهر» که ادامه دارد. البته که سینما هم مدیوم بسیار جذابی است و در آن عرصه می‌شود کارهای بسیار بزرگی کرد. در حال حاضر دوست دارم در سینما مشغول به بازیگری شوم و در طول این سال‌های فعالیت هنری، پیشنهادهایی داشته‌ام اما تا اینفکری نقشی بزرگ و ماندگار صبر خواهم کرد. در پایان این قسمت از گفت‌وگو باید اذعان کنم که تئاتر به مثابه خانواده تا انتهای زندگی من در اولویت خواهد بود. با افتخار این را بیان می‌کنم که من فرزند این خانواده هستم و امیدوارم تا هنگام مرگ همچنان فرزند خلف این خانواده بزرگ باقی بمانم.

حتی در شرایط قبل و بعد از کرونا، معتقد هستم که تماشای تئاتر می‌تواند مخاطب را به سمت آگاهی و سلیقه بصری سوق دهد. اگر بگویم که تجربه من بعد از کرونا چه بود، می‌توانم بگویم در این زمانه تئاتر می‌تواند در زیست، تفکر و نگاه ما به زیبایی‌های دنیا تأثیر بسزایی داشته باشد. ■ **مانستر به نوعی تقابل همیشگی عقل و جنون را به نمایش می‌گذارد.** رفتار نامتعارف زن و مرد این خانواده یعنی جاناتان و ایزابل، از جانب جامعه به دیوانگی تعبیر شده و برای صیانت از خطری که این دیوانگی می‌تواند جامعه را تهدید کند یک روانکاوه به کار گرفته شده که این دو نفر را مدام زیر نظر داشته باشد. در نهایت گویا این جنون است که بر عقلانیت برتری می‌یابد. از نظر شما مانستر چه نسبتی با عقل و جنون دارد.

اعتقاد دارم که همگی مایک هیولای درون داریم که می‌تواند در بزنگاهی بیدار شود مانند لحظه جنون، خشم و موقعیت‌های مشابه. در نمایش مانستر آدم‌هایی که جامعه آنها را مریض می‌داند از قضا آدم‌های سالمی هستند. ولی یوتا که به نظر سالم می‌آید و مشغول یک کار متعارف اقتصادی و گذراندن یک زندگی عادی، باعث تمام آن رخدادهای مهم نمایشی می‌شود. یوتا است که نظم و آرامش زندگی خانواده‌ی گودمن را تحت الشعاع قرار داده و آن مصیبت را می‌آفریند. اعتقاد دارم که در جوامع بشری در بسیاری از مواقع این جنون است که بر عقلانیت حکم می‌کند. البته که من امیدوارم با بسترسازی‌ها بتوان شرایطی فراهم کرد که جنون را با فرهنگ‌سازی کنترل کرد. از یاد نبریم که بخش مؤثری از این فرایند می‌تواند بواسطه رسانه‌ای چون تواتر و سینما شکل بگیرد. امیدوارم این رویکرد فرهنگی بیش از پیش در جامعه کنونی خودمان گسترش یابد و تمامی عرصه‌های زندگی را فرا بگیرد.

■ **مانستر از محدود نمایش‌هایی است که خارجی بودن آسانی نوی ذوق نمی‌زند. گویی این آدم‌ها و اتفاقاتی که رقم می‌زنند، بواقع در یک سرزمین غربی زندگی می‌کنند و برای مخاطبان کمابیش باورپذیر است.** این انتخاب چگونه شکل گرفت؟ به‌نظر می‌آید مانستر وام‌دار سیمای جنایی و روانشناختی است. حتی با آن ارجاعات مدام به سیمای شناخته‌شده دنیا.

در نمایش چیزی که بسیار قابل اهمیت است ارتباط قصه و تماشگر است. بله مانستر در راستای ژانر حرکت می‌کند و ناخودآگاه خیلی از نمایش‌ها به‌لحاظ قصه‌گویی وام‌دار آثار بزرگ تاریخ سینما هستند. یکی از ویژگی‌های نمایش برای من، بحث روانشناختی شخصیت‌ها بوده و سعی کرده‌ام که امکان خلق فضای معمایی جنایی این اجرا محفوظ باشد. به هر حال مانستر یک درام روانشناختی است که به جنایت میدان داده و تلاش دارد با روایتی زیباشناختی به



عکس: نیوال

گفت و گویا کورش شاهونه نویسنده و کارگردان نمایش «مانستر» که پس از دو سال بار دیگر این نمایش را به صحنه آورد

روایتی از عدالت و مادرانگی

محمدحسن خدایی
خبرنگار

گفت‌وگویا کورش شاهونه بعد از دو سال وقفه در اجرای نمایش مانستر، در همان شب افتتاح دوباره این نمایش در پردیس تئاتر شهرزاد صورت گرفت. مانستر برای مخاطبان جدی تئاتر، تماشایی و جذاب بوده است و اغلب کسانی که به تماشای آن نشسته‌اند همچنان خاطره‌ای از آن اجراء در ذهن خود به یادگار دارند. یک درام روانشناختی که به تقابل همیشگی عقل و جنون می‌پردازد و با مهارت بازیگران، به تجربه‌ای ماندگار بدل شده است. شاید از پس فروکش کردن سوپه‌های مختلف ویروس کرونا بار دیگر بتوان تماشای یک نمایش را به علاقه‌مندان تئاتر پیشنهاد داد اما مانستر هم گویا در این هیولای همه‌گیری، آن توان گذشته را توانسته به‌طور کامل بیابد. باید منتظر ماند و فراز و فرود این اجرای جذاب و بحث‌برانگیز را به نظاره نشست اما هر چه باشد نمی‌توان اهمیت مانستر را در خلق یک فضای تازه در بالا و بلند تئاتر ر خونتاک این روزها انکار کرد. مانستر بازگشته و بار دیگر تمنای شگفت‌زدگی ما را دارد. حتی با آنکه می‌دانیم قصه چیست و ماجرا اقرار است به کجا ختم شود. کورش شاهونه نشان داده قصه‌گوی قهاری است و زیباشناسی تئاتر را بعد از سال‌ها کار کردن، بخوبی می‌شناسد. گشودگی و عمل‌گرایی دو عنصر همیشگی این کارگردان تئاتر کشور است بنابراین گفت‌وگویا و نمی‌تواند ملال‌آور باشد.

■ **بعد از دو سال وقفه، بار دیگر نمایش مانستر به پردیس تئاتر شهرزاد برگشته است.** در این مدت اتفاقات زیادی در ایران و جهان به وقوع پیوسته و حال با اجرایی رویه‌رو هستیم که قبل و بعد از کرونا را به نوعی تجربه کرده است. به‌نظر می‌آید تغییراتی هر چند کوچک در روایت و فراز و فرود صحنه‌ها اعمال شده و مانستر دارد سیر تطور خودش را در این عرصه به‌رمخاطره طی

دادیم، مانستر در واقع قبل از این اپیدمی شکل دیگری داشت. به‌همراه گروه تصمیم بر این امر شد که کار را دوباره روی صحنه ببریم تا بتوانیم به راه نیمه پایان این نمایش پایان دهیم. ریحانه رضی در نمایش مانستر، کاراکتر ایزابل را دارد و همچنین طراحی صحنه و لباس نمایش را بر عهده دارد. در دور جدید اجراها خود او پیشنهاد داد که در بخش طراحی صحنه قسمتی از جنون و تحلیل قصه و کارگردانی در صحنه عیان باشد. طرحی جدید به من ارائه داد و آن را بخوبی ایفا کرد، مانند بازی درخشانش در نقش ایزابل که می‌توان اذعان کرد کار هر بازیگری نیست. تفکیک اسکیزوفرنی از معلولیت جسمی که باید باهوش هم باشد. نقش ریحانه رضی لایه‌های پیچیده و پنهانی زیادی دارد و توانسته به مثابه جراح از پس نقش خود برآید. مانند ابراهیم نائیج که مقابل او بر صحنه حاضر شده و کنترل همه چیز از جمله نبض تماشگر را در دست دارد. ابراهیم نائیج با هوش ذاتی خویش و همچنین با درایت توانسته در تمامی صحنه‌ها بی‌نظیر عمل کند. گاهی که فراموش می‌کنم کارگردان این نمایش هستم هنگام تماشای

اجرا، مانند کودکی غرق در رابطه و زندگی ایزابل و جاناتان شوم. از سوی دیگر علی حسین‌زاده پا به پای ایزابل و جاناتان ایفاگر نقش «یوتا» است و تمام موقعیت‌ها را با طراحی و پاساژهای سخت بازیگری مانند چالشی بزرگ پشت سر می‌گذارد. در نهایت امر می‌توان گفت که تئاتر کار کردن با این تیم درخشان برای من لذتبخش است. امیدوارم برای مخاطب هم این‌گونه باشد.

ندامت و عدالت

کیان مفاخری

منتقد تئاتر

نمایش «مانستر» را می‌توان به مثابه درامی روانشناختی فرض کرد. روایتی از یک خانواده عجیب و غریب که در وضعیتی ایزوله و تحت مراقبت بسر می‌برند. ماجرا در رابطه با خانم و آقای گودمن در شب کریسمس است. زن و شوهری با معلولیت ذهنی و جسمی که تحت مراقبت پزشکان در فضایی ایزوله زندگی می‌کنند و باورهایی نه چندان مورد اقبال عقل سلیم مردمان دارند. حال با ورود مایکل که نصاب پرده است مناسبات این خانواده برهم می‌ریزد. چراکه این مرد با مسأله‌ای رویه‌رو خواهد شد که از منظر خانواده گودمن واقعیتی غیر قابل انکار و از منظر نظم نمادین جامعه، مدعایی بی اعتبار است. قصه از آن قرار است که خانواده گودمن یک خرس عروسکی را فرزند خویش می‌داند و از مرد جوان هم انتظار دارد که اینگونه باوری داشته باشد.

نصاب پرده که مرد با تاجرهای می‌نماید به‌شکل صوری منطق خانواده گودمن، در داشتن فرزند را می‌پذیرد و در ادامه مجبور می‌شود برای جبران خطایی که قبل از آن در رابطه با خرس عروسکی یا همان فرزند خانواده از او سر زده، به اجرای عدالت تن دهد و عذرخواهی کند. گویی حتی با عذرخواهی هم عدالت به شکل کامل اجرا نشده و نصاب خطاکار می‌بایست بیش از این عقوبت شود. در خواستی که در نهایت به طغیان و انکار باورهای خانواده در داشتن فرزند بی به نام مایکل یا همان عروسک خرسی ختم شده و فاجعه می‌آفریند. نمایش مانستر را می‌توان تقابل عقل و دیوانگی در رابطه با واقعیت دانست.

با رجوع به تاریخ جهان می‌توان این سیاست را مشاهده کرد که چگونه عقلانیت دنیای مدرن، به مدد نظام دانش و نهاد دولت و سرمایه، مرجعیت آن را می‌یابد که مدعی دیوانگان در رابطه با واقعیت را بررسی کرده و در صورت لزوم، آن را انکار و از عرصه عمومی حذف کند. در رد این سیاست هستند جامعه‌شناسانی مثل ماکس وبر که قلمروهای عقل، واقعیت و ارزش را یکی ندانسته و مرجعیت علم را برای رسیدن به حقیقت، مورد تشکیک قرار می‌دهند.

اما جهان مدرن به قول فوکو با نامیدن هر آنچه که عقلانی نیست تحت عنوان جنون و دیوانگی و تبعید آن به مکان‌هایی چون تیمارستان، قوام یافته و جهان را به تسخیر قدرت خویش

در آورده. نمایش مانستر وقعه‌ای است بر این مکانیسم طرد و تبعید. حال با زوجی رویه‌رو هستیم که نظم نمادین آنان را دیوانه خطاب کرده و از طریق گفتار پزشکی، تلاش دارد رفتار و گفتار آنان را کنترل کند. خطای مرد نصاب در رابطه با خرس عروسکی و داخل شدن به خلوت خانواده گودمن، این امکان را فراهم می‌کند که دقایقی هر چند کوتاه، سلطه عقل در اینجا و آنهاده شود، جنون سخن گوید، حکم براند و عدالت مدنظر خویش را به اجرا درآورد. لحظه‌ای که ایزابل مکالمه تلفنی با روانپزشک را نیمه‌تمام به پایان رسانده و دستگاه تلفن را جمع می‌کند. گویی ارتباط با عقل و اقتدار آن به پایان رسیده و این خانواده گودمن است که می‌تواند واقعیت را نمایان کند.

البته نصاب را نمی‌توان به تمامی از نظر دانش پزشکی نماینده عقل سالم فرض کرد، اما همچنان نسبت به زن و شوهری که یک خرس عروسکی را فرزند خویش می‌دانند و در صدد تربیت و شادی‌اش هستند، مرد نصاب سالم‌تر به‌نظر می‌رسد. جالب آنکه هر سه شخصیت نمایش نسبت متفاوتی با واقعیت ادعایی دارند. به طورمثال ایزابل با بازی ریحانه رضی، باوری خدشه‌ناپذیر دارد به فرزند بودگی خرس عروسکی، اما جاناتان با بازی ابراهیم نائیج در میانه ایستاده و گاه گفتار زن را می‌پذیرد و گاه مدعی نصاب را با نوعی تپق و عدم اطمینان بر زبان می‌راند. جاناتان شخصیتی است که در یک منطقه تعین‌ناپذیر در رابطه با واقعیت ایستاده و حتی با ذهنیت بیمارگونه‌اش، هیچ کدام از گفتارها را به تمامی نمی‌پذیرد.

کورش شاهونه در مقام کارگردان، کم‌وبیش تلاش دارد نمایشی مبتنی بر ژانر روایت کند. مانستر با دقت نوشته و اجرا شده و مکان و زمان نمایش، مربوط است به یکی از ایالات‌های آمریکای قرن بیست و یکم. طراحی صحنه رئالیستی، بازنمایی‌کننده فضای داخلی یک خانه کوچک و نه چندان برخوردار است. استفاده خلاقانه از برنامه‌های تلویزیونی، اهمیت این رسانه را در ساختن دنیایی مبتنی بر حد-واقعیت نشان می‌دهد که حتی معلولان ذهنی و حرکتی را هم جذب خود کرده. تلویزیون به مثابه رسانه‌ای که فرد یک جیمسون برای سوزدها قائل است تا خود را همچون یک کلیت بازنمایی کنند. مانستر اجرایی است قابل اعتنا که با استفاده از تمهیدات ژانریک، تلاش دارد روایتی دیدنی و البته انتقادی باشد در رابطه با مواجوه جنون و عقل. جایی که جنون تفوق عقل ابزاری را پس زده و کش می‌ورزد.

هیولاهای دوست‌داشتنی

آرمان راهگشا

منتقد تئاتر

بازتولید نمایش «مانستر» بعد از دو سال وقفه، این امکان را فراهم می‌کند که بار دیگر به این اجرا نگاهی تازه ببیند از رسم و در پی فهم آن مناسباتی باشیم که مانستر را به موفقیتی نسبی در دوران پیشاکرونایی رساند: اجرایی که روایت تازه‌ای بود از مواجهه عقل و جنون. با آنکه فضای کلی مانستر کمابیش اشاره به سرزمین امریکا داشت اما مخاطبان به راحتی با شخصیت‌ها همذات‌پنداری کرده و آنها را به آسانی باور می‌کردند.

به لحاظ تاریخی و جامعه‌شناختی، این مسأله نمی‌توانست امر اعجاب‌آوری باشد چراکه سیمای امریکا، با تولید انبوه توانسته رؤیای آمریکایی را در سطح جهان گسترش دهد و منطق گردش سرمایه و انباشت ثروت را از طریق محصولاتش تداوم بخشد.

کورش شاهونه در مقام نویسنده و کارگردان، در همین حال وهوا مانستر را بر صحنه آورده و یک چشم‌انداز غربی را ترسیم کرده است. داستان این نمایش در رابطه با زن و مردی است که بهره‌هوشی پائینی دارند و نمی‌توانند خود را با پیچیدگی جهان مدرن تطبیق دهند. آن دو نفر در یک وضعیت کنترل‌شده روزگار می‌گذرانند و یک عروسک خرسی را فرزند واقعی خویش می‌دانند. نکته‌ای که مقده‌ما‌ای است بر اتفاقات هولناک و تصمیمات آتی در قبال مردی به‌نام «یوتا» که پس از جدایی از همسر خویش، این روزها در یک شرکت خدمات مشغول کار است و برای تعمیرات وسایل خانه به نزد خانواده عجیب و غریب گودمن رفته است. یوتا با فرض اینکه این زوج بهره‌هوشی پائینی دارند، در مقابل خواسته‌های آنان از خود گاهی انعطاف و گاهی شیطن و حتی خصوصیت نشان می‌دهد.

واکنشی که در نهایت به جنایت ختم شده و گویی عدالت خارج از موازین قانونی در قبال فرد خطاکاری چون او، جاری و ساری شده است.

کورش شاهونه در بازتولید مانستر به تغییراتی دست زده و تلاش کرده از ابهام ماجرا بکاهد و اشاره چندان بی به جغرافیای آمریکایی مانستر نداشته باشد. به هر حال بازگشت به روزهای اوج بعد از وقفه‌ای دو ساله، می‌تواند زمان برو حتی ملال‌آور باشد. اما گروه اجرایی این نمایش همدلی قابل اعتنایی دارند و به‌نظر می‌آید مخاطبان را این بار هم راضی نگه خواهند داشت.

شاید سرنوشته هیولاهای دوست‌داشتنی مانستر این باشد که بار دیگر این امکان را بیابند که ذهنیت، تخیل و هراس انسان‌های اسکیزوفرنی را به نمایش گذارند و تذکری باشند برای جماعت به اصطلاح عاقل که در مواجهه ناتوانان ذهنی، انسانی و با طمأنینه رفتار کنند. چراکه تبدیل شدن یک انسان پر درنده و نفی‌شده به هیولایی خطرناک، به راحتی می‌تواند اتفاق بیفتد. هم‌زیستی عقل و جنون، تاریخی به وسعت تمدن دارد.

هرچه هست نمی‌توان از این نکته غافل شد که چگونه فرایند تمدن‌سازی، با تبعید جنون به خارج از مرزهای خود، تلاش کرده در امن و امان زندگی کند اما تجربه تاریخی ثابت کرده که امر سرکوب‌شده با یافتن امکان بار دیگر بازخواهد گشت تا جاییت خویش را باز یابد. مانستر هم روایت این بازگشت است، در خانواده گودمن که تا پیش از این در جهان خلوت و ایزوله خویش، زندگی عاشقانه‌ای داشته‌اند و خطای مردی چون یوتا آنان را از مسیر همیشگی منحرف کرده است. مانستر هم بعد از دو سال بازگشته، درست مانند جنون که همیشه بازمی‌گردد.

